



عابدین یایی

رومن یا کوپسن، زبان‌شناس روسی و نظریه‌پرداز ادبی واز ساختارگرایان روسی در نمودار فرآیند کلامی، شش نقش را بر پایه ارتباط با مخاطب، گوینده، موضوع، پیام، مجرای ارتباطی و رمز ترسیم می‌کند که عبارتند از: نقش عاطفی، ترغیبی، ارجاعی، فرازبانی، همدلی، و نقش ادبی. بنابراین آنچه در روند جهت‌گیری زبان از «خود کار» به «برجسته» نقش می‌آفریند، شاید نقش ادبی و فرآیند کلامی باشد. از نظر یا کوپسن، در این نقش، جهت ارتباط کلامی به سوی خود پیام و نه اندیشه آن؛ بلکه ساخت پیام است. یعنی ساختار و معماری پیام، مرکز توجه‌است و زبان کارکردی شعری می‌یابد. اما مبحث گفت‌وگو و گفت‌وگومندی تنها به این شش نقش مرتبط و ختم نمی‌شود؛ بلکه من فکر می‌کنم که یک معلول حالا این معلول چه اجتماعی باشد و چه طبیعی و مفهومی؛ مثلاً مخاطب یا موضوع و پیام یا اینکه معلولی به نام عاطفه یا ترغیب و ارجاع یا فرازبان- نه تنها از یک علت؛ بلکه از علت‌های متعدد و مختلفی به وجود می‌آیند. هر معلولی از علت‌های مختلفی ساخته می‌شود و در علم فلسفه هم دیگر مبحث یک علت‌ومعلول مدنظر نیست؛بلکهبحث علت-ها و معلول‌هاست. اینکه در شعر، نقش عاطفه می‌تواند وابسته به یکسری علت‌ها باشد، درست است اما یک

علت عمده تعیین‌کننده نیست. بنابراین خود شعر هم دنه‌ا‌علتش، شاعر نیست؛ بلکه علت‌های متعددی در طبیعت و جامعه دست‌به‌دست هم می‌دهند تا هر معلولی به نام شعر به وجود آید. برای ارتباط با هر نشانه‌ای چه اجتماعی و چه طبیعی، فکر می‌کنم نقش‌های متعددی را باید کشف، تجربه و تبیین کرد. شاعر در زیبایی‌برای سرایش شعر از دو عنصر درونی به نام اختیار و انتخاب نیز استفاده می‌کند. شعر امروز، تنها شعر فی‌البداهه نیست؛ بلکه شعر اندیشه و عقل و تدبیر هم است و من به جهان مشاهده و مشاهده جهان اعتقاد بیشتری دارم و شعر را جهان مشاهده، و نه مشاهده جهان می‌پندارم. شعر مشاهده در مشاهده هم است و کارکرد آن، اغلب اجتماعی و تجربی است. ما برای سرودن شعر هم باید اختیار کنیم و هم انتخاب کنیم. این شیوه به ما کمک می‌کند تا به یک تصمیم درست و فراروند دست یابیم. در جهان پست‌مدرن که جهان پاتافیزیک است، در هماورد با منافی‌زیک، درمبارزه و جدال است، دیگر مرکز توجه نمی‌تواند به سمت یک شعر منافی‌زیک باشد یا یک شعر مدرن یا کاربست‌هایی مدرن. واسازی(deconstruction) مهم‌ترین مبحثی است که ساختارن شعر ما را تخریب و طرحی دیگر را از جهان ساختاری دیگر برای ما تجویز می‌کند. زبان در جهان امروز به مثابه حرکات زمان است که زبان در حرکت پیش‌رو و فراوی خود را می‌بیند؛ نه واماندگی‌های پست‌سر خویش را.بافت‌زبان شعر، با کلاف‌های زمان ساخته می‌شود و همین برساختگی، منجر به ساخت‌مندی پیام می‌شود. هیچ شاعری نمی‌تواند زبان را از زمان بگیرد؛ زیرا خصلت و مرام ذاتی زبان، حرکت در زمان‌ها و مکان‌هاست و همیشه امری فرارادای بوده است. من این حرکت زبان را نظوری می‌دانم؛ نه تغییر و تحول. ساخت پیام بدون پیامدی معنایی، بی‌ارزش است. ارزش زبان شعر از پیام شعر تعیین می‌کند. زبان، پیام‌ساز است و پیام هم باید زبان‌ساز باشد و این یک رابطه معنایی دوسویه و چندگونه‌ای است. منتقد وقتی اثری را نقد می‌کند، هدف آن تغییر زبان و تغییر در ترکیب معنای شعر است. زبان شعر، ماندگار زبان جامعه، در حال تغییر است. وابستگی در دنیای امروز به یک زبان مستقل؛ هرقدر هم زیبا و جذاب و کارآمد باشد، منجر به تکرار و عادت می‌شود. شعر، یک تولید اجتماعی است و لباس شاعر هم کلمات هستند که تنوع در کلمات، باید یکی از دغدغه‌های مهم شاعر باشد. زبان مهم‌ترین عنصر شعر و یکی از عناصر مهم جهان و واقعات جهان به شمار می‌رود. هیدگر، فیلسوف اصالت وجود زبان را «خانه هستی» می‌داند.

پس در جهان امروز و براساس تفکر ویتگنشتاین، سیالیت در زبان و ذهن و به اصطلاح؛ اصالت ذهن و زبان در هر موضوع و پیامی بسیار مهم است. من زبان را یک انتخاب میدانم که از جانب شاعر هم کلمات می‌شود؛ بر خلاف هر نیاز دیگری که انسان ابتدا آن نیاز و اختیار را بعد انتخاب می‌کند. اگرچه در جهان دیروز، شعر، شعر را اختیار می‌کرد و بیشتر فیالبداهه به جای از تجار ایفای نقش می‌کرد و این اختیار بر اساس اراده و ارادگی‌های او اتفاق می‌افتاد. با وجود تعریف هیدگر، زبان را می‌توان «خانه کلمات» دانست و این فرهنگ کلمات‌اند که زبان را شکل می‌دهند. البته نقش‌های عاطفی و تجربی و باید سیرتقی‌ها هم در جهت بالندگی هرچه بیشتر معنا و مفهوم شعر به زبان کمکی بایسته می‌کنند. فرآیند کلام بر اساس فرآیند و برآیند پند شاعر درنشانه‌های طبیعت واجتماع شکل می‌گیرد و چه‌بسا یک شاعر بد اخلاق و غیرعاطفی، هرگز قادر به تولد زبان عاطفه در شعر نیست. ازسویی دیگر، نقش همدلی یا فرازبانی یک کلیّت و فرآیند جهان‌شمول نیست زیرا همدلی در یک بافتار یکنواخت مرتبط با یک فرهنگ و تمدن، باروری می‌شود. پس ممکن است شما نتوانید زبان شعر را در یک بافت اجتماعی با توجه به دترمینیسم اجتماعی به سمت فرهنگ همدلی هدایت کنید.

با این تفاسیر، من با نگاه یا کوپسن درجهاتی نسبی موفق‌ام اما یک کلیّت و قطعیت محض نیست که همه قابل اجرا بینند؛ چرا که هر کلمه‌ای نقش خودش را باازی می‌کند و البته فرهنگ کلمات هم متفاوت است. دریک کتاب، تنها جهان کلمات یک زیست‌مندی مشابه را تجربه نمی‌کنند؛ بلکه تقابل مفهومی کلمات هم از عمده موارد مدنظر است. نقش‌ها به همان اندازه که نقش‌پذیرند، به همان مقدار هم نقش‌گیرزند؛ مثلاً نقش یک کلمه عاطفی و یک انسان عاطفی ممکن است با کلمه و با انسان دیگری متفاوت باشد؛ همچنان‌که همدلی و همزبانی کلمات هم به یک اندازه نیست.

گفت‌وگو با رئیس فرهنگستان هنر، به بهانه انتشار کتاب جدیدش؛

ادبیات تطبیقی در برزخ جهانی شدن!

◀ **باید به فکر گسترش اندیشه و دانش‌های تطبیقی در ایران باشیم**



آرمان ملی – هادی حسینی‌نژاد:
تنها راه ایجاد تعامل و گفت‌وگو میان فرهنگ‌ها، در وهله نخست مستلزم شناخت مختصات و تطبیق آثار تولیدشده در گستره فرهنگ‌هاست که البته نباید این گستره را به حدود مرزهای سیاسی و جغرافیایی محدود کرد. کارکرد مطالعات تطبیقی که در دو قرن اخیر، در ساختار یک‌دانش‌مندی و دارای زیرشاخه‌های مختلف تعریف شده نیز، دستیابی به همین هدف است. در این میان، رویکرد «ادبیات تطبیقی»، شناخت و بررسی مختصات و کشف تأثیر‌پذیری‌ها و تأثیر‌گذاری‌های فرهنگی و زبانی میان آثار ادبی – هنری تولید شده در چارچوب فرهنگ‌های مختلف است. بهمن نامورمطلق، رئیس فرهنگستان هنر، استاد یار و عضو هیات علمی دانشگاه شهید بهشتی و همچنین رئیس انجمن علمی هنر و ادبیات تطبیقی، یکی از چهره‌های آکادمیک و فعال در حوزه ادبیات تطبیقی است که به تازگی کتابی تحت همین عنوان، به‌قلم‌اواز سوی نشر لوگوس روانه بازار کتاب شده‌است. او معتقد است متأسفانه این دانش بر کاربرد در جهان، کمتر از سوی مراکز پژوهشی و دانشگاهی مورد توجه قرار گرفته‌ و در این زمینه، از کشورهای هند، چین یا برخی از کشورهای عربی در منطقه، فاصله محسوسی داریم. نامورمطلق می‌گوید: اگرچه جریان توسعه ارتباطات و کم‌رنگ شدن مرزهای سیاسی در اروپا و جهان، آینده ادبیات و سایر دانش‌های تطبیقی را با چالش مواجه خواهد کرد؛ اما در حال حاضر، توجه به آنها و رسیدن به مکتب و نظر به‌های اختصاصی، در ایجاد تعاملات بینا فرهنگی ایران با جهان، از اهمیت زیادی بر خوردار است.

از فرهنگ و همچنین چر تعریفی از فرهنگ مورد توجه و بحث است. پس فرهنگ هم می‌تواند کوچک‌تر و هم می‌تواند بزرگ‌تر از تقسیم‌بندی‌های ملی باشد؛ هر دو امکان‌پذیر است.

◀ **از آنجا که مباحث زبان‌شناختی در تمییز ادبیات و آثار ادبی نقش اساسی دارد، زبان و دامنه‌های زبانی در تعریف فرهنگ‌ها، چه جایگاهی پیدا می‌کند؟**

در این موضوع نیز اختلاف‌نظری‌هایی وجود دارد. بعضی‌ها زبان را به‌عنوان عنصر اساسی در تعریف فرهنگ معرفی کرده‌اند؛ به‌خصوص فرانسوی‌ها؛ زیرا در کشور خود، یک زبان واحد دارند که حتی بیشتر از مرزهای سیاسی فرانسه، گسترش پیدا کرده است. اما در بعضی کشورهای این‌گونه نیست؛ مثل ایران یا آمریکا که در آنها بیش از یک زبان، رواج دارد؛ بنابراین نمی‌توانند یک زبان را عنصر اصلی فرهنگ خود معرفی کنند. ما در کشورمان فارس داریم، کرد داریم، ترک داریم، بلوچ داریم، عرب داریم... که تمام این‌ها را در قالب یک فرهنگ ایرانی تعریف می‌کنیم. با این حال زبان عنصر مهمی در ادبیات تحقیق است؛ چون ادبیات در زبان شکل می‌گیرد؛ ولی در اینکه آیا زبان، عنصر اصلی تعریف فرهنگ‌هاست یا نه، بین مکاتب مختلف ادبیات تطبیقی، اختلاف‌نظر موجود دارد.

◀ **شما در کتاب‌تان و در تقسیم‌بندی مطالعات تطبیقی به تقسیمات «درون‌متنی»، «میان‌متنی»، «بینارشته‌ای» و «بینافر هنگی» اشاره کرده‌اید. در کشور ما با توجه به تعدد و تکثر آثار ادبی بزرگ، همواره مطالعاتی در زمینه تطبیق و مقایسه این آثار و تأثیرشان بر یکدیگر وجود داشته که عمداً در حوزه نقد ادبی تعریف شده‌اند. این بررسی‌ها که شکلی میان‌متنی و البته درون فرهنگی دارند، چه نسبتی با مطالعات یا ادبیات تطبیقی داشته‌اند؟**

ببینید؛ از همان زمانی که ادبیات وجود داشته، ادبیات تطبیقی هم وجود داشته‌اما مناه‌به‌عنوان یک دانش، بلکه در قالب یک سلسله مطالعات. بنابراین ملت‌هایی که صاحب فرهنگ‌های بزرگی‌اند و در طول تاریخ، مولف آثار ادبی بوده‌اند، تجربه مطالعات تطبیقی را داشته‌اند. اما موضوع این است که مطالعات «درون فرهنگی» را نمی‌توان در رده ادبیات تطبیقی تعریف کرد. شرط و شروطی وجود دارد؛ زیرا اولین شرط قرار گرفتن مطالعات در تعریف دانش ادبیات تطبیقی، بینا فرهنگی بودن آنهاست. یعنی دو متنی که موضوع مطالعه و تطبیق‌اند، باید از دو فرهنگ مجزا باشند و مثلاً متنی که، رگ‌ساسب‌نامه اسدی،

هادی حسینی‌نژاد، رئیس فرهنگستان هنر

اثر هنری و ادبی چه می‌گوید؟

طبیعت دانسته شد، منتقدان هم در بی کشف رابطه اثر با طبیعت یا حتی راز آمیزی اثر هنری برآمدند. در عصر مدرن نیز با خواش‌های رنگارنگ اثر هنری در ایجاب نظر به‌های هنر، تمایل شدیدی به مضمون‌گرایی در آثار هنری، به‌ویژه ادبی، وجود شد. خوانش اسطوره‌ای، سیاسی، روانکاوانه و... مواجهه ما با محتوا و مضمون اثر هنری بوده و هست و نه کشف روابط فرمی و تصویری یک اثر هنری. البته در این میان، در آثار تصویری و حجمی و در هنر انتزاعی و مدرن و حتی در ارائه‌های رسانه‌ای هنرهای تجسمی در انواع کارهای کوچک و یا مانیمونتال، رگه‌هایی از فرار از محتوا و مضمون وجود دارد. در آنجا اثر هنری صرفاً چون اثر هنری است تقد می‌شود و فرم آن مهم‌تر است از چیزی که می‌گوید. نکته مهمی که در مواجهه تفسیر گونه با اثر ادبی – هنری وجود دارد، پیوند و ارتباط وثیق این آثار با متون مقدس است. این متون ممکن است متونی بدوی باشند یا ممکن است که کتاب‌های مقدس ادیان باشند. این ارتباط در فرم بیانی قسه‌ها و نوع مضمون‌پردازی و حتی

گفت‌وگو با رئیس فرهنگستان هنر، به بهانه انتشار کتاب جدیدش؛

ادبیات تطبیقی در برزخ جهانی شدن!

◀ **باید به فکر گسترش اندیشه و دانش‌های تطبیقی در ایران باشیم**

که نمی‌شود یا قطعیت درباره مرزها صحبت کرد؛ به‌عنوان مثال؛ امروزه شاهد برداشت‌شدن مرزهای سیاسی کشورهای اروپایی هستیم که با واحد شدن پول و تعاملات اقتصادی و اجتماعی بین آنها همراه است. اگر فردا، کل اروپا تبدیل شود به یک کشور باقصه‌ها و روایت‌های واحد، دیگر ادبیات تطبیقی بین فرهنگ‌های اروپایی، معنایی نخواهد داشت؛ درست مثل قرن‌های هجدهم و نوزدهم که به‌دلیل سلطه زبان لاتین، ادبیات تطبیقی بین کشورهای اروپایی معنا نداشت، و از اواخر قرن نوزدهم بود که رشد و توسعه ملی‌گرایی در کشورها بود که معنا پیدا کرد.

◀ **با این حساب، فرآیند «جهانی‌شدن» یا سیاست‌های «جهانی‌سازی» و «یکسان‌سازی» را باید نقاط مقابل و در تضاد با هویت‌های فرهنگی و در نتیجه، ادبیات تطبیقی قلمداد کرد. درست می‌گوییم؟**

دقیقاً چون اگر هویت‌های متمایز وجود نداشته باشد، تطبیق وجود نخواهد داشت و در این صورت، دانش‌های تطبیقی کارکرد خود را از دست خواهند داد. ادبیات تطبیقی به گسترش تعاملات فرهنگی بین ملت‌ها کمک می‌کند؛ اما اگر این تعاملات محدودی زیاد شود که دیگر تمایزی بین «خود» و «دیگری» باقی نماند، شاهد مرگ ادبیات تطبیقی خواهیم بود.

◀ **اشاره کردید به خلأ‌های موجودی که در حوزه ادبیات تطبیقی در کشورمان شاهدش هستیم. با توجه به جایگاه علمی‌تان به‌عنوان استاد دانشگاه و اینکه سمت ریاست بر انجمن علمی هنر و ادبیات تطبیقی، شرایط مراکز علمی و آکادمیک ما را برای پیشبرد این دانش، چطور ارزیابی می‌کنید؟**

همان‌طور که گفتم؛ ادبیات تطبیقی آنطور که باید در کشور ما رشد نکرده است. اگر از آمریکا و اروپا که جای خود دارند، بگذریم، این دانش در برخی کشورهای مثل هند، چین یا برخی از کشورهای عربی پیشرفت‌های زیادی داشته‌اند. طبیعتاً در این شرایط، ادبیات تطبیقی در بخش آموزش نیز شرایط خوبی در کشورمان ندارد. دلایل این است که بیشتر رشته‌های ادبیات تطبیقی، وابسته به زبان‌ها هستند و چندان به‌عنوان یک رشته متمایز و مستقل فعالیت نداشته است. البته در دهه‌های اخیر، بعضاً در دیار تمان یا دانشکده‌های زبان فارسی وجود داشته اما هیچ‌گاه حق مطلب در این دانش، ادا نشده. این وضعیت، حسرت‌برانگیز است زیرا ما محققان برجسته‌ای داریم که فعالیت‌های قابل توجهی هم داشتند اما در قالب آموزش و مراکز دانشگاهی، چندان موفق نبودند.

◀ **از میان مکاتب مختلف ادبیات تطبیقی که در کتاب‌تان آمده و به آنها اشاره کردید؛ مثل مکتب فرانسوی، آمریکایی،**

آلمانی و... به نظر تان ای‌رمان می‌تواند در این دانش، صاحب مکتب‌شود؟

بله. از آنجا که ما موارد تحقیقاتی خوبی نداشتیم، متأسفانه فاقد نظریه و به‌تبع فاقد مکتب در حوزه ادبیات تطبیقی هستیم. به همین خاطر فکر می‌کنم باید مراکز پژوهشی و آموزشی را در این دانش، تقویت کنیم تا مانند کشورهای چین، هند، تایوانیم صاحب نظر به‌ها و مکتب خاص خودمان شویم. خوب هند در حوزه مفاهیم پسااستعماری و ضداستعماری در ادبیات تطبیقی فعالیت‌های چشمگیری داشته و ما هم با توجه به ظرفیت‌ها و نیازهای فرهنگی مان می‌توانستیم صاحب مکتب و نظریه باشیم که امیدوارم با گسترش اندیشه تطبیقی و رشته‌های تطبیقی، بتوانیم در آینده جایگاه قابل قبولی در جهان داشته باشیم و به یک کشور مولف در گرایش‌های تطبیقی تبدیل شویم. مهم این است که یک روح و یک پارادایم بر فضای علمی کشور حاکم شود که گرایش‌های تطبیقی از جمله ادبیات تطبیقی را تحریک کند. به‌نظر می‌رسد تحقیق چنین هدفی، خارج از توان مراکز پژوهشی دانشگاهی به‌شکل خودخواسته باشد؛ بلکه نیازمند تبیین و تعریف اهداف در قالب سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌های کلان است. همین‌طور است. البته اتفاق‌های خوبی هم تا به امروز رقم خورده؛ مثل ایجاد دانشکده مطالعات جهان در دانشگاه تهران، یا برخی مراکز آموزشی و پژوهشی دیگر که گام‌هایی را در ادبیات تطبیقی برداشته‌اند؛ اما نگاه تئوریک قابل توجهی در آنها نیست. بنابراین نهادهای دولتی می‌توانند در تحقق این اهداف، بسیار موثر باشند؛ چرا که ما به رویکردهای سیاست‌گذارانه احتیاج داریم که باید دولت‌ها با توجه به ضروریات‌های موجود بتوانند زمینه‌گسترش آن را فراهم آورند. کما اینکه در هند نیز حمایت‌های دولتی باعث رشد دانش‌های تطبیقی شده و در اروپا نیز، پیشرفت‌های حاصل شده، نتیجه فعالیت مراکز شرق‌شناسی بوده است که با حمایت دولت‌ها و البته نهادهای مردمی توسعه یافته‌اند.

◀ **گویا با انتشار کتاب «ادبیات تطبیقی؛ مفاهیم، مکاتب، انواع و پیکره‌ها» سر آغاز انتشار سلسله عناوین دیگری در نشر لوگوس و زیر نظر شماست. کمی درباره این مجموعه کتاب‌ها توضیح می‌دهید؟**

در این زمینه؛ اولاً باید بگویم که کتاب من حداقل جلد دومی هم خواهد داشت که به رویکردهای مطالعاتی اختصاص دارد و فکر می‌کنم طی دو سال آینده به انتشار برسد. علاوه بر این؛ تعدادی از اساتید دانشگاه‌ها در حوزه ادبیات تطبیقی مشغول ترجمه برخی منابع‌اند که در این مرحله امیدواریم به زودی شاهد مراحل انتشار آنها در این مجموعه باشیم.

پهرمان پوری میتولوژیک و گاه ضد لوگوس این متون، با آثار هنری به روشنی پیداست.

از سوی دیگر وقتی در تاریخ هنر رابطه نهاد قدرت مذهب را با هنر مرور می‌کنیم ببینیم بخش مهمی از آثار هنری در وجوه مختلف، در خدمت مذهب بوده و یا در تأیید آن خلق شده است. این مساله راه تفسیر را در اثر هنری باز می‌کند. تفسیر اینکه، محتوا و فرم این اثر چه نسبتی با فلان روایت کتاب مقدس دارد و سویه تأیید و کذب آن در چه بخشی نهفته است، نکته دیگری که در تمایل ما به تفسیر آثار هنری و کشف لایه‌های مفهومی اثر مهم است. زمان‌مند بودن یا مکان‌مند بودن اثر هنری است. آثار مکان‌مند دارای بوطیقای منحصr به خود هستند و به دلیل بهره‌گیری از امکان مکان و فضا، تفسیر گریز تر از آثار زمان‌مند مانند نمایشنامه و رمان هستند. سینما در این یک قرن گذشته با اتکا به فرم‌روایی تصویری خود تا حد زیادی تکلیف خود را با مخاطب روشن کرده است. اما در آثار ادبی، به‌ویژه رمان هنوز فرهنگ واژگان و یا بوطیقای ویژه‌ای نداریم که فرم‌روایی رمان را از متن مقدس جدا کنیم. تجربه‌های اوایل قرن بیستم که منجر به خلق شاهکارهای ادبی جویس و پروس و فاکتر و کافکا شده است در شکل‌روایی و فرم‌های بیانی، تا حد زیادی همچنان متکی بر توالی روایی اسطوره‌ای‌اند.